

در احوال شهید ثالث

بر حرمت نماز جمعه بود پس روزی حاجی سید محمد نقی با اهل آن دیار نقاری بهم رسانید و به نماز جمعه رفت شهید  
 به مسجد رفت و نماز جمعه را خواند از آن پس همیشه نماز جمعه را شهید ادا میکرد و حاجی سید محمد نقی از اهل قزوین و جامع  
 و فاضل و نسبت کرامات هم با او میدادند چنانکه بیاید پس در مجلسی سید و شهید هر دو جمع بودند سید از شهید پرسید  
 که کدام چیز است که در یک هفته حرام دور هفته دیگر واجب شد شهید گفت منی ما نم سید گفت آن نماز جمعه است  
 آن هفته که من میخواهم حرام بود و در آن هفته که تو میخواهی واجب شد مؤلف گوید که این حکایت از امور  
 و فریه و کذب است چه جلالت قدر این دو بزرگوار مانع از وقوع امثال این ترهات و اباطیل است بلکه در  
 در نهایت ثبوت بودند - و تالیفات شهید ثالث یکی کتاب عیون الاصول که دو مجلد است و در علم اصول  
 تقریباً بقدر قوانین میشود و در آن کتاب بر قوانین ایراداتی دارد و از آنجناب یعنی شهید ثالث مسموع شد که در  
 سفر جهاوشته با من با حاجی ملا احمد نراقی ایرادات مراد عیون الاصول بر میرزا عنان میکردیم و با هم گفتگو میکردیم  
 دوم کتاب منبج الاجتهاد که شرح شریع است از طهارت تا دیات در بیست و چهار مجلد که تقریباً بقدر جواهر الکلام  
 شیخ محمد حسن است و جناب شیخ محمد حسن زمانه که جواهر الکلام را مینوشت چون کتاب جهاوشته را سبب چندان  
 نداشت چون فقها، کتاب جهاوشته نوشته اند آقا محمد مرحوم نجل شهید در سنج مشغول به تحصیل بود تا فارغ از  
 تالیفات کتاب جهاوشته و در آن زمان که مؤلف در دار السلطنه قزوین تحصیل مینمودم شهید مشغول با تمام تالیفات  
 این کتاب بود و دیدن و باز وید و عر و سی و عزا همه را ترک کرده بود و تالیف کتاب منبج مشغول بود مگر روزی  
 جمعه وقت عصر مقدار دو ساعت بغروب مانده می نشستند و بر اوقات اشتغال داشتند و سایر اوقات را با  
 مشغول بودند - سوم رساله در فضا، صلوة فاشه - چهارم رساله در نماز جمعه - پنجم رساله در طهارت و نماز و صوم  
 ششم کتاب مجالس المؤمنین در وعظ که مشتمل است بر پنجاه مجلس و در هر مجلس مسائل بسیار در فقه با اشاره اجالی جنبی  
 از اوله و تفسیر آیات بسیار و حکایات و ذکر مسبب

**لاهی** و در بعضی از ازمه شخصی شهید ثالث و آخوند ملا صفر علی لاهی را میمان کرد با جمعی از علماء و  
 طلاب آخوند ملا صفر علی لاهی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب مفاتیح  
 الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در فقه و شرحی بر معالم در رساله در ویرا  
 نوشته و این تقریر در زمانیکه بندی بودم چند در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود اما کم حافظه  
 بود بعد از انعقاد مجلس میمانی اول آخوند ملا صفر علی وارد شد شخصی از آخوند سوال کرد که آیا بزرگ زکوة داد  
 یا نه آخوند گفت که بقاعده باید نداشته باشد پس شهید ثالث وارد مجلس شد از او سوال کردند که بزرگ زکوة داد  
 یا نه شهید گفت بلای زکوة آخوند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید زکوة نداشته باشد زیرا که اصول بر اثبات

در احوال شهید ثالث و احوال علمای آن دیار

از وجوب زکوة است و گویند از این اصل خارج شد بدلیل حدیث عنوانش لفظ غمست و احکام  
 دار مدار اسماء است و بزرگمهر میگویند و غمست میگویند شهید گفت جناب اخوند شما مگر شریح نخواهید که می  
 گوید و لغت المعرفین جنس واحد جافاد کذا البقره و الجا موس پس محقق در کتاب شریح که کتاب فتوی است  
 دعوی اجماع نموده اخوند ساکت شد و شهید در رد مسائل چنان مهارت داشت که گویا او مداهل زمان بود و از جمله  
 مطابقات اینکه در مسئله میان شهید ثالث و مرحوم حاجی ملا محمد صالح محل خلافت شده بود شبی حاجی ملا محمد صالح  
 شهید و برادر کوچک حاجی ملا علی را میهمان کرد در آن مجلس همان مسئله را عنوان کردند و صحبت داشتند حاجی ملا  
 محمد صالح بشهید تقیر کرد که این نام مربوط است شهید نهایت حلیم بود سکوت فرمود و حاجی ملا علی که برادر کوچک  
 بود برای حاجی ملا صالح تقیر کرد که اینچه نام مربوط و غلطی است که تو میگوئی و شهید برادر بزرگ توست احترام  
 او بر تو لازم است شهید بجای ملا علی گفت که تو هم نام مربوط میگوئی حاجی ملا محمد صالح برادر بزرگتر از توست  
 و احترام او هم لازم است و در سالیکه مرحوم آقا سید محمد بسفر جہاد میرفتند اکثر علماء ایران در خدمت آن  
 بودند و هر شب در خدمت آنجناب جمع می شدند و مباحثات علمی مینمودند آنوقت تصدیق از آقا سید محمد سخاوت  
 و او هرگز تصدیق نمیکرد و بعد قبول میکردند بحجت احترام او زیرا که او استاد اکثر و پسر استاد جمعی دیگر بود  
 و راجح حاج شهید ثالث با حاجی ملا احمد زراقی در مجلس برای آقا سید محمد شش میگزاشتند  
 پس بعضی خواستند که میان حاجی زراقی و شهید مناظره شود شبی دو نفر از کتاب شهید مسئله فرعی را عنوان  
 کردند یکی مخالف شهید شد و یکی موافق تصدیق از حاجی خواستند حاجی زراقی آنکه را که بر خلاف حاجی شهید  
 بود تصدیق کرد و شهید قول آن کسی را که موافق او بود تقویت نمود و اجراء اوله و قواعد نمود و حاجی زراقی استماع  
 نمود و هیچ صحبت نه کرد و در مقامی آنچه بنامد پس شب دوم باز مسئله بر پنج سابق عنوان نمودند و از حاجی  
 زراقی تصدیق خواستند او باز تصدیق بر خلاف مذاهبت شهید نمود باز کافی السابق شهید تقویت قول خود  
 نمود و حاجی زراقی سکوت داشت شب سوم باز پنج پیش عنوانی کردند باز حاجی زراقی تقویت تصدیق  
 آن کسی نمود که بر خلاف شهید سخن میگفت شهید باز کافی السابق اجراء اوله کرد حاجی زراقی اول تلمیح بر  
 پشتی داشت پس درست نشست و ادله شهید را رد کرد و بعد از خود تائیس قواعد کرد و خلاف شهید را  
 سجل و محکم ساخت و شهید تصدیق نمود - در روایای مرحوم فتحعلیشاه حضرت فاطمه عرا و از باب  
 شهید ثالث و از کرامات شهید ثالث اعلی الله مقامه پس بسیار است و بعضی از آنها را در اینجا ذکر  
 میکنم - از جمله در آن از صنف ملا محمد علی نامی بود از اهل مازندران و چندی در علوم پایه دمایه نداشت و مرحوم  
 حاجی ملا محمد صالح در نزد او در مقدمات تلمذ نمود و او را ملا محمد علی جنگلی میگفتند زمانی جنت آرامگاه فتحعلیشاه

بقزوین تزلزل اجلال فرمود و علما بدین اورفتند مسئله از ایشان سؤال کردند ملا محمد علی مقتضای حال جوابی  
 گفت که سلطان را خوش آید شد سلطان از اسم او سؤال کرد گفتند ملا محمد علی حجلی سلطان فرمود که چون  
 اخوند از اهل ولایت است که ما ندانان باشد اورا ملا محمد علی جدلی بگویند پس از سالهای چندی شهید ثالث  
 با اخوان خدمت فتحعلیشاه رسیدند و این در زلزله بود که ملا علی جدلی حضور داشت پس سلطان از شهید  
 سوالی در مسئله علمیه نمود شهید جواب گفت ملا محمد علی ایراد می بر شهید نمود جواب گفت ملا محمد علی در معنی  
 مجاوله برآمد شهید سکوت اختیار کرد و قرارش این بود که اگر کسی با او مجاوله میداشت آنجناب سکوت اختیار  
 میفرمود و مجاوله محرمه را ترک می نمود پس حاجی ملا محمد صالح دید که سکوت شهید و انگهی در مجلس سلطان  
 سرشکستگی است پس حاجی ملا محمد صالح با ملا محمد علی در مقام مجاوله شد و ملا محمد علی مردی بود قوال و حران  
 و سخنور در میان گفتگو حاجی مزبور گفت که همین مسئله را در سوابق ایام تو در نزد من در رس خواندی مجاوله  
 حاجی ملا محمد صالح سکوت کرد حاجی ملا علی چون دید که بر اوران سکوت از بیان و خصم در معرض جولان  
 غیرت ورزید و با خصم در مجاوله کوشید و مجاولین از همدیگر دور نشسته بودند کم کم هر یک در زمین گفتگو  
 پیش آمدند تا بیکدیگر رسیدند و هنگامه محاوره و معاوله و مجاوله و مباحثه و مناظره و مشاجره گرم شد ملا محمد علی  
 خود را کشید که بجای ملا علی سیل زنده حاجی سبقت ورزید و سیلی بر صورت ملا محمد علی زد پس حاجی ملا علی  
 هر دو از جاسی برخاستند و یکدیگر را گرفته ناگاه سلطان بر حاجی ملا علی و اخوان متغیر گردید و فرمود بنشینید که  
 این سرکات ناشایسته نزد مجلس ملوک فی داین سلوک را در چنین مجلس ملوک مدارید پس ایشان را حکم بفرمود  
 نمود ایشان بمنزل خود مراجعت کردند چون صبح شد مرحوم فتحعلیشاه با عیان دولت خطاب کرد که در شب  
 فاطمه را در خواب دیدم بمن تغییر فرمود که چرا بالنسب با ولاد من خلافت احترام کردی البته رضای خواطر ایشان  
 را معمول داشته دکان احترام بایشان نموده و الادر سلطنت تو خواهم اخلاص نمود پس شهید ثالث  
 با اخوان را خواسته و در احترام و تکریم و تعظیم ایشان اهتمام تمام و هر یک را بخلع فاخره و تشریف ملوکانه  
 مخرج و مشرف و ایش از با بنجاح حواجی منصرف داشت معلوم است که علماء اولاد روحانی جناب فاطمه غیبه  
 اندستیا اینکه شاید در میان اسلاف ایشان یکی از ماورای ایشان از سلسله علییه سادات است پس از جناب  
 ماورای اولاد صدیق کبری خواجی بنده بود مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که اسم ماورای فاطمه بود و اینکه  
 شخصی قصد قتل شهید ثالث نمود و قدرت نیافت و از جمله کرامات آن  
 بزرگوار اینکه شهید ثالث در دار السلطنه قزوین بسیار اجراء حدود و سیاست شرعیه مینمود تا اینکه  
 کسی را حکمت یکی از معاصی شرعیه جاری فرمود پس کسان آن مرد و یا اسلحه در نیمه شب بکتا بختا شهید

ثالث قصد قتل آنجناب رفته زمانی رسید که چراغ روشن و آن بزرگوار بعبادت حضرت داور و او اشتغال داشته و اصلاً متعرض این شخص نشده با اینکه احساس با بدن شخصی نموده پس آن شخص حواریا به دست گرفت و یکپای خود را داخل آنخانه نمود که بناگاه از پشت سر دست بر کمر او نمودند و او را از اندرون به بیرون کشیدند آن شخص به پشت سر نگاه کرد و کسیر اندید با خود گفت که این از قوه خیالیه بوده و کسی در خارج نبوده با رویگری پای خود را گزاشت و مانند دفعه سابقه مشاهده نمود تا سه بار این قضیه روی او پس آن شخص متنبه گردیده و توبه و انابه نمود و حربه را از دست خود انداخته و با اندرون خانه رفت و دیگر کسی از پشت سر او را نه کشید پس دست مبارک آن بزرگوار را بوسید و اظهار ندامت کرد و مراجعت نمود و آنجناب در آن سه دفعه اصلاً ملتفت او نگردیده و بعبادت خویش اشتغال داشت و ایضا شخصی از تجار قزوین بواسطه حکمی که از آن بزرگوار منبته ظهور رسیده بود با وی در مقام خناد و کینه آنجناب را در دل گرفت و خواست که در یکی از شبها آنجناب را بقتل برساند پس شبی را غم کرد چون خواست که بغرم خویش اقدام نماید آن مرد را انباری بود پر از پنبه و انبارش آتش گرفت و سوخت و آن مرد از آن غم در گذشت و غائب و غاسر توبه و انابه برگزیده الهی نمود و ایضا شهید ثالث از تعصب و تشبه و مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام نخبه و شام، مانعت مینمود و غنا در مرثی دانت و مصائب ائمه را منع میفرمود و در روایاتی

شهید ثالث پیمبر خدا صلی الله علیه و آله را

تاشی از شبهای قدر در خواب دید که پیمبر خدا صلی الله علیه و آله و آله و آله در مسجد شهید در بالای منبر است و تشبه ثالث خطاب فرمود که اخوند غنا در مرثی فرزندم حسین را منع مکن هر نحو که میخواهند بخوانند و تفصیل این خواب را آنجناب در کتاب مجالس المتقین نوشته اند چون در نظم تفصیل آن نبود با جمال ندکور دواشتم و کتاب مجالس بالفعل در نزد من حاضر نبود که بدان رجوع کنم مجملاً شهید پس از آن خواب غنا در آتش و مصیبت را منع نمود و تشبه و تشبیه را تجویز نمود و خود هم در مجالس تعبیه می نوشت - مؤلف این کتاب گوید که تعبیه از مخترعات صنفیه است و چون ظهور مذموب تشیع در ممالک ایران از ضرب شمشیر سلاطین صفویه شد و ذاکرین را مامور بانث و مصیبت حضرت سید الشهداء نمودند مردم چند ان گریه نه میکردند زیرا که هنوز در مذموب را سخا الا عفا و نبودند پس تعبیه را اختراع نمودند که شاید مردم ادمت اده مصائب حضرت سید الشهداء متالم و موجب رقت قلب شود و لفظ تعبیه نیز معنی اختراع است و این تعبیه در از منته سابقه بالاتفاق و مجربند داشته و علما را در جواز آن خلاف است و اکثر بر تحریم آن رفته اند و از جمله محرمین مرکز کوه قهاست و بناست و فطانت و زکات شیخ جعفر نجفی است و جمعی بسیار توقف کرده اند مانند حجه الاسلام در کتاب

# در احوال شهید ثالث

سؤله و اجوبه اش در این مسئله توقف فرموده و بعضی نیز در مقام آقا، توقف داشته و آنچه را منطوق  
اینکه متوقفین بحسب دلیل مانعین میباشند و لیکن در مقام فتوی تجرّی بر تصرف در امر مصیبت امام حسین  
نموده اند چنانچه از بعضی متوقفین همین قسم مرامموع شد و نادری از فقهاء رضوان الله علیه تجویز کرده  
و میتوان این قول را حل بر شد و نمود مجلاً اتمی در نظر این احقر حرمت تعسبه و تشبیه است زیرا که تقسیم  
از عبادات مسنونه است و هم محل الوفاق و اصل اصیل در عبادات ما و امیکه از شارع و لیلی رسد  
حرمت و فساد است زیرا که عبادت توقیفی و توصیفی است و علیالافتاق پس باید دلیل بر جواز آن  
اقامت نمود و مجوزین را دلیلی نیست جز سیره و آن مردود است باین مسئله سیره مستحذ شده است و در زمان  
پیغمبر و ائمه نبوده و این قطعی است پس اعتباری باین سیره نخواهد بود و همچنین دلیل مجوزین عموم من بکی  
اولیکه است و این دلیل علیل و برای غلیل مفید نیست زیرا که من یکی او یکی دو لفظ در آن است که با  
بانهاتک نمود یکی لفظ من میباشد و او دال بر عموم است اما عموم آن متصور بر ابعده است که یکی و نحو آن باشد پس عموم من  
را مسلم داریم اما کلام در ابکی است و شکی نیست که ابکی فعل است و فعل بالاتفاق داخل در عموماًت نیست بلکه در  
در اطلاق است و این هم از جمله و اصحاح است که اطلاقات در اخبار را انصاف بسوی افراد شایعه در زمان صدور  
خطاب تعسبه اجماعاً نبوده و شیوع یا بجهت کثرت وجود است و یا بجهت کثرت استعمال و یا هر دو علی اختلاف  
الاراء و تعسبه در آن زمان نه کثرت استعمال داشته و نه کثرت وجود بلکه تسبیح وجود نداشته و آنچه در آن زمان موجود بود  
نواج بود یعنی نوحه که باین نحو کسی از دنیا میرفت نوحه کر میآوردند و آنها طایفه بودند از زمان و مردان که میان  
مردان در مجلس مردان و زنان در مجلس زنان اشعار میخواندند و مناقب و مفاخر و اوصاف انیت را میگفتند و  
میخواندند و حاضران میگرفتند و آنها اجرت میگرفتند و میرفتند چنانکه فقهاء در کتاب مستاجرات نواح را عنوان  
نموده اند پس مراد از گریاندن بآن نوحه است که در آن زمان میگریانید چنانکه در این زمان چنین میکنند با اینکه حدیث  
من یکی از اخبار صناعات و منجر شهرت است و شهرت بالنسبه تعسبه بر فرض دلالتش تحقق نیافته و اما تسامح در  
در ادله سنن پس آن نیز در تعسبه چنان ندارد زیرا که حدیثی در باب تعسبه و در دنیا یافته که اگر ضعیف باشد بقا  
تسامح عمل کنیم یکی نیز هیچ دلالت بر تعسبه ندارد اما تسامح در سند این حدیث کنیم - و این فقیر رساله مفروضه در حرمت  
تعسبه تالیف کرده ام و زمان تالیف آن در کمتر از یک روز بوده و در جواب از تسامح نیز میگوینیم و چیزی دیگر که تسامح در  
جانیت که بغیر از احتمال تشریح احتمال حرمت ذاتیه در آن شنی نباشد و در اینجا احتمال حرمت ذاتیه میرود و اخوند  
آقای در پندی در کتاب کسیر العبادات و اسرار الشهادت تعسبه را جائز دانسته و ادله در آن باب اقامه نموده  
این فقیر با خانه کلیل و بیان ضعیف در کتاب بکلیل دلیل آن فاضل جلیل نسبیل را بر وجه جلیل علیل و بر این

همدسته السببانی و مثلثه الارکان ساقیتم هرگاه تفصیل را خواهد بدینجا رجوع کند  
 و اما حکایت خواب پس سینه آنرا اگر قطع بکلم الله واقع شد با او  
 سخنی آرم و الا خواب اجماعاً از اوله نیست و از جناب شهید ثالث سوال میکردند که حاجی ملا محمد صالح مجتهد است یا  
 در جواب میفرمود که مجتهد است ولیکن کون ذلیل الادراک است و از جمله بدایع وقایع واقعه تکفیر شیخ احمد است  
 و اول کسیکه او را تکفیر کرده جناب شهید ثالث بود تفصیل این مقال اینکه شیخ احمد از شاگردان بحر العلوم آقا سید  
 مهدی طباطبائی و فقها و فضلاء دیگر بوده و از جمعی کثیر از فقها اجازه داشته و حاجی محمد ابراهیم کلباسی طباطبائی  
 رسه اجازه از شیخ گرفته و در کتاب اشارات الاصول در مجلد ثانی در آخر سباحه اخبار شیخ اجازه خود  
 مذکور داشته و از جمله آنها شیخ احمد احسانی را شمرده توصیف زیاد از او نموده و شیخ احمد هر زمانیکه وارد صفهان  
 میشد در خانه حاجی کلباسی منزل میکرد و در مسجد حکیم که مسجد حاجی بود نماز میکرد و حاجی نیز اقامت میکرد اما مرحوم  
 حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام به پنج علماء دیگر از اعلام شیخ احمد را احترام نمیکرد مانند استقبال و مشایعت  
 و نحو آن و شیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن جمهور احسانی بدست او آمد و در کتب او مطالعه میکرد و در اکثر اوقات  
 با او هم مذہب است و ابن جمهور صاحب مجلس است و شیخ احمد تراش بود و زیاد در بدو امر ریاضت می کشید و  
 زیاد میجو رد بین سبب حافظه اش زیاد بود و تالیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعه کبیره در  
 چهار مجلد و اجوبه المسائل و شرح غمشیه ملا صدیقی و شرح تبصره علامه و فواید و شرح فواید مصروف است  
 که چون فواید شیخ احمد را با صفهان آوردند بنظر اخوند ملا علی نوری که استاد والد مؤلف کتاب است  
 بسیار اذعان بعم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فواید او را با صفهان آوردند اعتقاد او خند مبدل شد و  
 میگفت که من از فواید شیخ مطالبی استفاده نموده بوم که شیخ خود با آن مطالب زسیده بود و عبارات خود را  
 معانی دیگر نموده در مناظره ملا اسمعیل و احد العین با شیخ احمد وقتی شیخ با صفهان رفت  
 ملا اسمعیل و احد العین که از تلامذه اخوند ملا علی بوده به مجلس شیخ رفت و در مسئله علم میان او و شیخ صحبت شد  
 و ملا اسمعیل بر او غالب بود و ملا اسمعیل ارشد تلامذه اخوند ملا علی بوده و او را حواشی بر کتاب شوارق است  
 و از اخوند ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشاییر تلامذه اخوند ملا علی و با والد مؤلف کتاب رفیق و صدیق  
 بوده از ایشان شنیدیم که گفت شیخ احمد احسانی وقتی بقزوین آمد و در خانه حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد  
 و روزها در مجلس خاص درس میگفت که هر کس مازون در حلقه آن مجلس نبودند پس من از حاجی ملا عبد الوهاب  
 توسط رخصت در حضور آن مجلس را خواستم حاجی به شیخ گفتند که اخوند بیگانه نیست بعد از حضور شیخ در مجلس  
 میکرد پس من در مسئله علم ایرادی به شیخ کردم جوابی گفت که من آن جواب را چند عمل نمودم یکی اینکه

طریق من مکاشفه و شهووست نبران و استدلال و طریق شما بر این و حکمت است نه مکاشفه دوم اینکه مجلس  
 اقتضا، تفصیل زیاد تر از این نه میکند و شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کلباسی میشد قبل از ظهر در دم  
 در مسجد حکیم می نشست و آلت ساعت و قطب و نحو آنها را در آنجا میگزاشت همین که اول ظهر میشد فوراً  
 نیت نافله می نمود و تا بحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت را ادا می نمود پس بحراب میرسید  
 بجای حاجی کلباسی نماز میکرد و حاجی هم با او قدا می نمود مجلاً اهتمام او در نافله و اول وقت زیاد بود  
 بود که بوصف در آید در اهتمام شیخ احسانی بنو اقل چنانکه حال مفضل مؤلف کتاب آقا سید ابوالقاسم  
 بن سید محمد حسین که در این بلاد معروف بمقدس علی نبیل الاطلاق بوده و او از تلامذه شیخ احمد احسانی بود بر  
 این فقیر حکایت داشت که در کرمانشاهان خانه در جوار خانه شیخ داشتم که پشت بام خانه من مشرف بر خانه  
 او بود چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستاده نداشت دیدم که ریسمانی به سقفت آویخته  
 بود و نماز نوافل را با فریضه ایستاده ادا میکرد و وقت قیام آن ریسمان را میگرفت و می ایستاد و آنرا  
 که میداشت تا نوافل و فرایض را بجا می آورد - و در بعضی از از منده شیخ را قروضی پیدا شده پس شاهزاده  
 از اده محمد علی میرزا به شیخ گفت که یکباب بهشت من بفروش من هزار تومان بگو میدهم که بقروض خود  
 داده باشی پس شیخ یکباب بهشت با و فروخته و بخط خود و نیقه نوشته و آنرا بجا تم خویش مخوم ساخته  
 شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخته چنانکه آقا سید رضا فرزند آقا سید مهدی بحر  
 العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمد و درخواست وجه نمود شاهزاده محمد علی میرزا گفت  
 که یکباب بهشت من بفروش بعوض هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قبلاً  
 در این باب نوشته علمای کر بلا و نجف آنرا مخوم کنند من قبول دارم و از خدا تعالی آنرا خواهم گرفت  
 پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قباله در میان  
 کفن او گذاشتند و البته حق تعالی خواهد با و عطا فرمود و چون شیخ احد ادعاء آن می نمود که من در هر  
 علم آگاهی دارم شخصی از او سوال کرد که شما در کیمیا اطلع دارید یا نه شیخ گفت که بلی من علم کیمیا را میدهم  
 آن شخص گفت بعد از اینکه شما در کیمیا سر رشته دارید چرا بهشت شاهزاده میفروشید و قروض خود را  
 ادا میکنید چرا کیمیا عمل نه میکنید و قروض خود را ادا نه میکنید شیخ گفت که من علم کیمیا دارم اما عمل  
 آن را ندارم آن سائل گفت که چگونه میشود علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت  
 که در این استبعادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو میسر است پس عباسی خود  
 را جسع کرد و بعد بیک دفعه باز نمود و گفت که طی الارض بهمین قسم است اما عمل آنرا ندارم مجلاً شیخ احمد

بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه میگوید سمعت عن الصادق و در بعضی از مواضع میگوید سمعت عنه مشافهت و مرادش این نیست که در بیداری از معصوم شنیدیم بلکه مرادش که در رساله علیّه نوشته است و آن رساله بخاطر هجوم والد ماجد در نزد من است و در آن رساله گفته که من در اوایل بر ریاضت اشتغال داشتم پس شبی در عالم خواب دیدم که دو از ده امام در یک جا جمع بوده اند پس من متوسل و متشبث بذیل حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنسید که هر وقت که مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شماره در خواب به بینم و آن مشکل را سوال کنم تا انحلال حاصل آید آنجا این اشعار را فرمود که بخوان سه کن من امورک معروضاً و کل الامور الی القضاء و فکر بما اشع المصنیق و در تباضاق القضاء و در رب امر متعب و لکن فی عواقب رضا و الله یفعل ما یشاء و فلا کن متعرضاً و الله عودک بحیثی و نفس علی ما قد مضی پس آنجا ولایتیاب از این قافیه و از این بحر از شعر عدول فرمود به بحر کوفیه و قافیه دیگر فرمود سه رب امر صاقت النفس به و جاها من قبل الله فرج لا تکن من وجه روح آیتا ربما قد حشرت ملک البرج بینا المر کتیب و نف جانه الله بروح و فرج و پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فرمودش کردم بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجرب و همان امان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنها را ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و باین ابیات مداومت نمودم و مواظب بودم تا اینکه از تاثیر ربانی و الهام یزدانی دانستم که مراد آن حضرت محض مداومت در قرانت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید بمضامین سمیت مشامین این ابیات متخلخ و متمم و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و مهت گشتم و خود را به دلیل این اقادیل خیریت دلیل هدایت سبیل متخلخ و مذعن و معتقد ساختم و هر زمانیکه یکی از امامان قصد میکردم در عالم رویا بیدار او مشرف میگشتم و حل عویصات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گزاریدند عجم افتاد و با حکام و طوک ان بلوک معاش شد و اعتبار بالبه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم پس آن حالت اولی از من مسلوک گشت و احوال کتر ائمه را در خواب می بینم و در تحقیق خوارق و عادات از محقق و مبطل و مؤلفان این کتاب از حاجی سید کاظم شنیدم که استادش شیخ احمد چهل همین ریاضت کشید تا بدایح و منایج عالییه رسید و شیخ از اهل احسا بحرین بود و چند می در یزدان قامه داشت پس به کرمانشاه آمد و محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان باو میداد پس بکر بلاستون شد و پسرش شیخ علی که فاضل بود در کرمانشاه بجای او بود و ایم زاکر و متفکر بود و تخلم نمیکرد غالباً در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی و استنباط را درس میگفت و در کربلاء و اثره هندی کشیده مؤلف این کتاب گوید که خوارق عادات از محقق و مبطل امکان صدور و ارد پس خارق از جماعت صوفیه قد لهم الله اگر صادر شود نباید انکار نمود و نباید آن را دلیل بر



حقیقت مذہب ایشان دانست حکایت ریاضات همو و بلکه بعضی از اشقیای را من باب سبوح  
 و اتمام نعمت این رتبه حاصل آید کما قال الله تعالی و لیستذبحن من حیث لا یعلمون و قال تعالی انما نملی لهم  
 لیزدادوا ثمنا آنچه و بعضی از اولیاء الله را نیز این رتبه حاصل شود بر ریاضات شرعیہ کما قال تعالی ان الله لا  
 یضیع عمل عامل من ذکرا و انثی حضرت سید فیاض با شان افاضه فیوضات بر ہومات و ہر ہویات  
 امکانیہ است بر قدر استعداد و پیچ زحمتی را ضایع و فاسد نہ میگردد اند چه از روی کفر باشد و چه از روی ایمان  
 پس فریقان از ارباب کفران و طغیان و ایمان و ایقان را این رتبه ممکن است علی حسب الاستعداد  
 و المعالجاتہ الکاملہ الکاثرہ چنانکہ جمعی از اہالی ہند در بتخانہا باقسام مختلفہ ریاضاتی دارند مانند اینکہ بعضی بر  
 مطلبی در صفت بل بت می ایستد و یک دست خود را بلند و بر کف دست گندم و یا جوہات و یکیر با خاک و آب  
 میریزد و چند ماہ ایستادہ تا اینکہ آندانہ سبز میشود و آن مطلبی را کہ قصد کردہ بعمل میآید و بعضی ریاضت ایشان  
 چہ بس نفس است بحدیکہ در شبانہ روزی دو دفعہ نفس میزنند و بکذا پس بمحض ظهور خارق عادت نیاید  
 حکم بر حقیقت صاحب آن نمود حکایت در ویشیکہ طی الارض داشت و عسم ماجد مؤلف  
 کتاب اخوند ملا عبدالمطلب رحمۃ اللہ گوید کہ بزیاارت امام ثامن مشرف شدم و چندی در آن بلدہ مبارکہ  
 اقامت داشتم پس در ویشی کہ معروف بطی الارض بود پیدا شدہ و من با آن در ویش رفاقت انداختم از آن  
 پس از او خواہش نمودم کہ طی الارض را بمن تعلیم کن گفت تو قابل نیستی پس از اصرار بسیار گفت اکنون کہ  
 طالب آنی و خود را قابل آن میدانی پس دو شرط را با تو میگویم عمل کن از آن پس بتوطی الارض را تعلیم مینماید  
 شرط اول اینکہ تا یکمفتہ نماز ہای یومیہ را باید ترک کنی گفتم چنین کنم پس آن در ویش رفت و وقت نماز  
 در رسید با خود گفتم کہ امام ما دانستن امر باطنی است و آن در ویش را خبر از باطن من نیست در ظاہر میگویم کہ او امام  
 نیست و در باطن اعتقاد با ما است آن بزرگوار دارم و اما نماز پس در خانہ را می بندم و وضو میگیرم و نماز  
 میکنم و بدر ویش میگویم کہ من نماز نکرده ام پس در خانہ بستم و وضو ساختم و بہ نماز ایستادم ناگاہ دیدم در ویش در  
 من حاضر شد پس من گفتم کہ من بتو گفتم کہ تو قابل نیستی پس برفت و دیگر اورا ندیدم پس معلوم شد کہ  
 عادات از صوفیہ بر حقیقت ایشان دلالت ندارد چنانکہ از مؤمن نیز خارق عادت ظاہری شود پس اگر خارق  
 عادت دلالت بر حقیقت کند باید صوفی و مؤمن ہر دو بر حق باشند و این مجال است

ان امام که در این مقدمه فون است با امام ندانی شرط دوم

حکایت ہندی کہ خدمت صدا و قد رسید و ہر چه در دست پنهان بود میگفت  
 و میزد این سخن حدیثی است کہ در زینۃ المجالس نوشته شدہ است کہ در زمان حضرت کاشف الاسرار و الدقائق  
 جعفر بن محمد القمادق شخصی از بلاد ہند آمد و بہر کسیکہ دست میگرفت ہندی میگفت پس این کیفیت را

آنحضرت معروض داشتند آن حضرت آن شخص را بجلوس خود خواست و چیزی در دست گرفت و از آن شخص استفسار فرمود که در دست من چیست آن مرد فکری کرد و کیفیت را عرض کرد جواب او مطابق واقع شد پس حضرت صادق فرمود که راست گفتی اکنون چیزی دیگر در دست میگیرم پس آنجناب دست مبارک را به بیرون خانه دراز ساخت بعد از لحظه دست خود را باندرون آورد و فرمود اکنون بگو که در دست من چیست آن شخص شکر زیاد بجا برد پس از آن گفت که درین ساعت در همه دنیا سیر نمودم و همه چیز را بسرها با خود دیدم مگر در جزیره از جزایر مهند در آشیانه فلان مرغ یک بیضه بود حضرت دست مبارک باز نمود و فرمود که راست گفتی اکنون بگو که از کدام عمل باین مرتبه رسیدی آن مرد عرض کرد که هر چه نفس من خواست میکند خلاص نفس خود کردم تا این مرتبه مرا حاصل گشت آنجناب فرمود که نفس تو کفرا خواست می نماید یا اسلام را آن مرد عرض کرد که نفس من کفرا خواست میکند آنجناب فرمود که در این جائیزه خلاص کن آن مرد عرض کرد که خلاص نفس کردم و اسلام را اختیار کردم پس آنجناب فرمود که اکنون به من که آیا چیزی ترا کشف است یا نه پس آن شخص تامل کرد و گفت چیزی نه می بینم آن جناب فرمود راست گفتی چون تا بحال کافر بودی بجهت ریاضاتی که کشیدی مزدی نبودا ندانم اکنون که مسلمان شدی ابواب مکاشفات بر تو مسدود شد احوال عبادات شرعیه معتبه باش که خدا تعالی بالاتر ازین مرتبه تو کرامت و آخرت را نیز بر تو عطا میکند

در تقسیم ریاضت شرعیه و صوفیه

الحاصل ریاضت شرعیه آن است که چهل صباح صبح کند و همه افعال او قیبه و فی الله باشد و هر کاری از آب و شرب و نوم و بلفظ و حرکت و سکون و اقوال و افعال همه برای خدا باشد و اصلاً ریاضت صوفیه تا اینکه روز حیوانی نخورد و غذا را تقلیل کند تا کار بجای نمی رسد که بیک با دام یا یک دانه خرما صرف کند و مواظبت بذکر عینی از او کار نماید این قسم ریاضت در شریعت ممنوع و منهی عنه میباشد چنانکه کله و اشرف و اولاد و لاسرف و آن گواه است و ضرر و درد آوردن بر بدن برای کسی بدل یا تحمل بنحویکه بدن و قوی ضعیف شود مرغوب عنه میباشد و آیه وافی هدایه و لا تلحقوا بالیدیکم الی التملکة بر آن گواه است و اخباریکه در اوقات و اید بر اینکه هر که گوشت حیوانی نخورد تا چهل روز در زیر گوشش از آن بگوئید و ظاهر اینکه اذان گفتن برای آن است که شیطان بر او مسلط نشود و از صدای اذان بگریزد و یا اینکه آن شخص نزدیک بآن است که از اسلام خارج شود پس اذان باید گفت تا از اسلام دور نشود و تفصیل این سخن اینکه چون مشیت حضرت احدیت بر آن قرار گرفت که در عالم خلق و ملک شهادت خلق نماید و از عناصر ضعیف البتیان ایجاد انسان فرماید آب و گل را چون باد و آتش بسکری و تربیت امرجه از بطن او جاریست

بویوست و در طوبت یونانیو مستعد میکند از برای اشراق و تصرف نفس در او پس اول نبات میشود و بعد  
 نبات شدن حیوان طعام میشود و در مزاج حیوانی استعدادی برای اشراق نفس در او حاصل میشود و از آن  
 پس آن حیوان غذای انسان می شود و از آن غذا مزاجی حاصل میشود که با انواع تربیت و تصفیات بمغزل  
 بینی و نطفه میشود و در قرار کیمین صلب قرار می گیرد و از اینجا است که می بینی که هر حیوانی که صانع شرع طهر  
 گوشت او را حلال نموده است نبات و گیاه خوار است برای اینکه سیر و مراتب حاصل آید و استعداد  
 کامل برای افاضه نفس حاصل گردد پس از جهاد بد نبات و از آنجا بچونان و از حیوان بالسان و هر چه در  
 ورنده و گوشت خوار است او را حرام فرموده زیرا که برای او سیر در نباتیت نیست و یا اندک است  
 و از اینجا است که شایع مقدس گوشت خوردن را مستحب دانسته است فلذا فرمود من از ویای شماسه چیز را اختیار  
 کردم گوشت وزن و طیب چنانکه در بعضی از اخبار است و یا نماز چنانکه بدل طیب در اخبار دیگر است و با جمله ترک  
 گوشت خوردن از امر منی ندانسته است خصوصاً تا چهل روز چونکه تاثیر هر چیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی میماند  
 و بعد از چهل روز با لکویه زایل میشود و در زمانیکه اثر گوشت زایل شد از مزاج انسان زایل شد حیوانی که مقدس  
 و مقوم نفس و مزاج انسانی است و از انسانیت دور میشود و اشخاص صبیکه در یک ربعین نمی خورند راه  
 ایشان آن است که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یابند بعالم ملکوت ملکی و نغمیده اند که از عالم  
 انسانیت که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملکی است دور میشوند خاصیت انسانیت از ایشان زایل میشود  
 هر چند که خاصیتی می بماند و بعالم ملکوت نمی بجا می تواند که راهی پیدا کند لیکن کمال آن است که در عالم  
 انسانیت راه ملکوت تا مقرب درگاه ایزد تعالی شوند و از اینجا است که در شریعت ختم انبیا صلو الله علیه  
 سلام رهبانیت ممنوع است بلکه باید با این عوائق و علایق راهی بخدا پیدا کرد که این افضل است و این  
 ثابت است که علما شرع نبوی از این قسم نیست منع نموده بلکه از کار معصومه باین کیفیات خاصه در شرع  
 ورود نیافته با اینکه ایشان بواقع و اناتر بودند و غرض پیغمبر و انمه تکمیل است قطعاً صحت و تجل در تکمیل در  
 تکلیف در بطلان ریاضت صوفیه خدا لهم الله تعالی نفرموده  
 و لذا از انمه اطهار علیهم سلام الله الملك الجبار در مذمت و قبح و طعن و لعن تبری صوفیان تبه روزگار هزار و  
 شش صد حدیث عزامه دار یافته و شیخ حراملی در کتابی آن اخبار را جمع فرموده بلکه بطلان مذہب و مشرب ایشان بجا  
 بلکه ضروری مذہب نامیه است و از جمله بر این بر اینکه ریاضات صوفیه بر طبق واقع نیست آن است که از باب کثرت  
 و شهو و ربابکد بگرد اعتقادات و احکام عقلیه و شرعیه خلاف و شقاق و اختلاف است پس بعضی از ارباب مکار  
 وجود را اصل میدانند و بعضی باهیت را اصل دانسته اند و بعضی بوحدهت وجود رفته اند و برخی بر خلاف آن

و بعضی از ارباب مکاشفه سنی و بعضی شیعه چنانکه محی الدین عربی که از ارباب مکاشفه سنی است و اخوند طار صدی که او نیز از ارباب کشف و شهود است و شیعه است و ایضا غالباً بلکه یکسر بحیث ریاضت بدن و قوی در تجزیه و صنعت و ابتکام است ازین جهت خیال های واهی سست می نماید.

در مناظره مؤلف کتاب با ملا ابوطالب لواسانی جفا رحمة الله

مؤلف این کتاب در سنواتیکه در دارالسلطنه اصفهان تحصیل اشتغال داشتیم و آن بعد از مراجعت از عقبات بود پس طالب آن بودم که در هر علم فی الجمله آگاهی بهم رسانم و اساتید هر علم را بچشم تما اینکه طالب علم خیرند شیخ عزیز نامی در محله بید آباد بود که در رمل و علم و اعداد و جفر فی الجمله آگاهی داشت لیکن هیچیک را تمام ندانسته پس بعضی از اصطلاحات علوم خود را بمن گفت و مراد جفر دلالت کرد و ملا ابوطالب لواسانی که در مدرسه نایم از زمان شباب تاشیب سکنی داشت و در جفر از مشایخ و مسلمین آن دیار و در غایت هشتمار و با والده با قدم آشنائی داشته از او درخواست آن کردم که قواعد جفر خود را بمن تعلیم نماید در جواب گفت که هرگز ریاضت کشیده نگفتم نه گفت تعلیم این علم بی ریاضت صورت حصول نمی یابد و در سابق ایام به کسی که ریاضت نه کشیده بود تعلیم کردم و محتاج شده گفتم که ریاضت بمنزاج سازگار نیست و موجب امراض است گفت در وقت مؤجل آمده که من از جفر سوال کنم اگر جواب آمد بشما تعلیم کنم بسیار خوب و الا فلا پس در وقت موعده نیز او فرستم نوشته بود که سوال کرده بود که بفلان کس تمکاتی جفر تعلیم کنم جواب استخراج کرده بود که بغير اهل ریاضت هیچ کس مگو پس بمن گفت که ریاضت مرکب شونا تر تعلیم کنم گفتم که مراد از ریاضت اگر شرعی است مضایقه از آن ندارم اگر تا حال بعمل نیاید از این پس خواهم بجا آورد و اگر ریاضت صوفیه است من آنرا مشروع نمیدانم اول با من در مشروعیت آن مناظره کنید و مراجع سازید از آن پس مضایقه ندارم عجب تر اینکه در همان اوقات میرزا ابراهیم نام مستوفی اصفهان بنزد او مراده می نمود و تعلم جفر از او میکرد و با اینکه از اهل دیوان و البسه و اغذیه و اطعمه و اشربه و امکنتاش غالباً از حرام بود با اینکه من از بدو تکلیف تا آن آوان در مدرسه در خدمت علماء اعیان تحصیل اشتغال داشتم و من از اهل ریاضت نبودم و میرزا ابراهیم مستوفی از اهل آن بوده و لیکن حضرت قادر متعال همان قاعده ملا ابوطالب لواسانی را بوسیله چند من تعلیم فرمود و رساله در علم جفر نوشتم

در مناظره شهبه ثالث با شیخ احمد احسانی

و شیخ احمد جمع میان قواعد شرح و حکمت نمود و معقول را با اعتقاد خود با منقول برابر ساخت لهذا محل طعن و تمغیر شد چه در اکثر قواعد معقول طلب سبق آن خلوا بر شرعیه امکان ندارد ای شیخ احمد میرزا اهل زمان شدو مسلم محل بود و لیکن در نزد حکما و قس نباشته و ایشان چندان معتقد بفضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و نسبت

و از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که تفصیلت شیخ چگونه است گفت عامی صافی ضمیری است شیخ احمد  
 در بهر بلده مطاع و مجد و سلطان عصر مرحوم تحقیق را با او نهایت خصوصیت بلکه سلطان از او سوالاتی نمود  
 و او رساله در اجوبه آن اسوله نوشت و بهر بلده که وارو میشد علماء آن بلد او را نهایت احترام و با او  
 جماعت مینمودند تا در واقعه آخردار و قزوین شد و در خانه مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب اقامه نمودند و روز  
 در مسجد جمعه نماز میکردند و علماء قزوین همه حاضر میشدند و اقتدا مینمودند و حاجی ملا عبد الوهاب از مریدان  
 شیخ بوده و با عقائد قوه غور و حقیقت اعتقاد داشت شیخ نداشت پس شیخ احمد بیازدید علماء قزوین میرفت و  
 علماء بهر او بودند و روزی بسازدید شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رشتی پس از طی تعارفات مرسومه شهید از  
 شیخ سوال کردند که در معاد مذہب شما و ملاصدری یکی است شیخ گفت چنین نیست و مذہب من و رای مذہب  
 ملاصدری است شهید پیرادر کو چکش حاجی ملا علی گفت برو در کتابخانه من و شواهد بر بویبه ملاصدری در فلان  
 موضعت او را ببین و حاجی ملا علی چون از تلاذقه شیخ احمد بود مسأله و مسأله در احضار شواهد بر بویبه نمود  
 شهید ثالث شیخ گفت که اکنون نزاع نمیکند که مذہب شما و ملاصدری در معاد یکی است لیکن شما بگوئید که مذہب  
 شما در معاد چیست شیخ گفت که من معاد در معاد را جسم هورقلیاتی میدانم و آن در همین بدن عنصری است مانند  
 میشسته در سنگ شهید فرمود که بدن هورقلیاتی غیر بدن عنصری است و عنصری دین اسلام است که در روز  
 قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیاتی شیخ گفت که مراد من همین بدن است با جمله میگمانه  
 مناظره در میان ایشان گرم شد پس یکی از تلاذقه شیخ که از اهل ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و شکر  
 حاجیه و مجادله بودند اشکشان حق شهید سکوت مینمود پس از آنجا برخاستند و جستج مبدل با فراق و وفات  
 مبدل به شفاق شد در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز جماعت رفت علماء کسی به همراه او نرفت و در مسجد  
 حضور بهم نرسانید مگر حاجی ملا عبد الوهاب پس حاجی ملا عبد الوهاب از شیخ احمد خواہش نمود که رساله در معاد  
 و عاده بدن عنصری تالیف نمایند تا رفع شبه شود شیخ رساله نوشت ثمری نه بخشید و مهمانہ تکفیر شیخ در قزوین  
 شیوع یافت و آن رساله در اجوبه المسائل شیخ جمع شده و در دارالطبایع منطبع گردید چون هنگام تکفیر شیخ  
 گرم شد و شیخ مرد معروف مسلکی بود حاکم شهر شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بود بحجت رفع بذامی خود  
 که در قزوین چنین هنگامه شده و السببه خوش آیند پادشاه نخواست بود لهذا خواست که شفاق را بوفات  
 مبدل سازد پس علماء را در شبی از شہباضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد و در زمان حضور مجلس  
 شیخ احمد مصدر بود بعد از شهید نشست اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد چون خوان ترتیب دادند  
 برای شهید و شیخ یکخوان گذاشتند شهید در آن خوان شریک نشد و آن خوان که پس از او گذاشتند

بغذا خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر کمر صورت گذاشت که مجازات باشی داشت پس از صرف غذا  
 که مغیث بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام ساز و بازا اتهام تمام فرمود که جناب شیخ سر آمد علما، عرب و عجم و لازم است  
 شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جائز ندارد و سخن مفیدین که در میان این دو عالم فساد و شجره عمار گشته  
 قطع و قطع و دفع و دفع باید نمود شهید در جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در میان  
 تمهیبی است که خلاف ضروری دین اسلام است و منکر ضروری کافر است شایسته هر چند اصلاح در اصلاح  
 امر صلاح نمود از اصلاح جز صلاح حاصلی پدید نیاید و آن مجلس منقضی شد و شهید در تکفیر شیخ تاکید و تشدید  
 بحد یک روزی مؤلف کتاب خانه او حاضر بودم -

در افساد شهید و صایت شخصی را که شیخی بود

شخصی مدعی صایت از شخصی و در اثبات منکر بودند و می نمودند که این شخص شیخی است شهید حکم بر فساد و صیانت  
 صایت نمود و روسی بن آورد و فرمود که این طائفه با فلاسفه موافقت نموده اند در این قاعده که الفاعل الواجب  
 لا یصدر عنه الا الواحد و اراسی این عقیده کافر است و من سکوت داشتم بحاصل تکفیر شهید در رعایت اشتیاق  
 شهرة هر دینار شد شیخ دیگر در قزوین مکث نه کرد و از آنجا بقراب عرب رفت و بجا بکه عزم نمود چون به بصره رسید  
 وفات یافت و ارشد تلامذه شیخ آقا سید ابوالحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بوده که خال مفضل مؤلف این کتاب  
 است و رساله در علم نوشته و بنظر شیخ رسانیده و شیخ شری بر آن نوشته پس از آقا سید ابوالحسن سید کاظم  
 رشتی الاصل ساکن کر بلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت در  
 زمان مرحوم آقا سید مهدی خلع با شرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جزوه دستوری  
 نه میگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست

در مناظره سید کاظم با شریف العلماء در محضر آقا سید مهدی

آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود  
 ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبا ز کفر است سید کاظم  
 از عان نمود که ظواهر این عبا ز کفر است لیکن شیخ ظواهر این عبا ز را اراده نه کرده بلکه این کلمات را تاویلی  
 است که آن تاویل مراد شیخ است ایشان گفتند که ما ما مور بنا و یل نسیم مکر در آیات قرآن و کلمات حضرت  
 سبحان و اخبار پیغمبر و آل الهاد العتبه و الشاه و الاهر کافری که بکلمه کفری تکلم کند لا محاله تاویلی در راه  
 راه دارد پس سید کاظم گفتند که تو نویسی که ظاهر این عبا ز کفر است سید کاظم نوشت که ظاهر این عبا ز  
 کفر است و آنرا بمر خود مهور نمود پس آقا سید مهدی اگر چه تقوی نه میگفت لیکن بشهادت این دو عادل که

# در احوال شهید ثالث

شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکم بکفر شیخ و تابعین او نمودند

## در مکلفترین شیخ احمد

و از آن پس مسجد رفته و مردم را موعظه نمود که درین عصر که کافی چند لباس میش درآمده و دین مردم را فاسد  
 گامد ساخته اند و ایشان شیخ احمد احسانی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیعیان  
 و فقهای شیخ و تابعان او را تکفیر کردند اول ایشان حاجی ملا محمد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی  
 ملا محمد جعفر استرآبادی و اخوند ملا آقای در بندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم اسد حقیق و شیخ محمد حسین  
 صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان تکفیر نموده اند و خلاف شیخ در مسأله  
 که موجب تکفیر او گشت چند مسند است - مسئله اولی معاودت شیخ معاد را بحکم هتور قلیا میدانند و تحقیق کلام  
 اینکه حکما اشراق بعالم مثال قایلند و آنرا از مکاشفه خویش ثابت نموده اند و آن را اسامی چندست عالم مثال  
 و عالم شباح و عالم اظنه و کوه قاف و اقلیم ثامن و شهر جابلقا و جابلسا و در بعضی از عبارات بر صابرا و همیله بدل  
 لام تعبیر شده و هتور قلیا و لفظ هتور قلیا بضم هاء و شخ و او و سکون راء و کسرة قاف و سکون لام مست و بعضی هتور  
 قلیا بضم باء و سکون و او خوانده اند و این غلط مشهورست و این فقیر مولف کتاب در سالیکه بسفر خراسان فرسود  
 چون بسبز در رسیدم مسأله چند از کلام حکمت و تفسیر در رساله جمع نمودم و آنها اشکالات عویصه بوده و خدمت  
 حاجی ملا هادی سبزواری و اوم که از معارف حکای زمان و از تلامذه اخوند ملا علی نوری بوده و نو و پنجسال  
 عمر او میگذشت و صاحب کرامات بوده و او را نسبت با کسیر میدادند از به اهل زمان و از کسی چیزی قبول نموده  
 و بجائی بدیدن و باز دیدن زرقه و قدر قوت خود و عیال خود بنحو و سطرز یاده نداشته با این حال بهر هفت سال  
 خیر مل بفقرا انفاق می نمود لکن او را نسبت با کسیر میدادند و اهل آن بلد کرامات بسیار از نقل مینمودند چون  
 رهانه اسوله مرا بنزد او فرستادم نگاه کرده گفت اولاً فلان کس خود جامع است و قادر بر رد این شبهات است  
 و ثانیاً بجهت کثرت سن مرا قدرت بر فکر و تجزیه جواب این مسائل نیست و ثالثاً روز باران در ریس اشتغال و اوم  
 نوشتن اجوبه آنها موجب تعطیل در درس است و رابعاً این مسائل در غایت اشکال است و فلان کس باین تعلیل  
 میرود و مسافر است و باین تعلیل این مسائل را تفصیل تفصیل نتوان انجام داد و بعد از اینکه مراجعت از ان سفر کردم  
 نیز از محمد حسین مجتهد ساروسی و جناب حاجی ملا محمد شرفی از کیفیت سؤال و جواب من و حاجی ملا هادی اطلاع  
 یافتند که او ترسید که اگر آن مسائل را جواب بنویسد شما خواهد او را تکفیر کرد چه او نیز با ملا صدیقی هم مذہب و  
 در فساد عقیده با او شریک است من گفتم که اگر امروز پاوریان و کشیشان او یان باطله در مذہب اسلام شهبان  
 نمایند بجز حاجی ملا هادی و ملا آقای در بندی کسی وارد بد که دامن هست بر کمرزند و در شبهات ایشان را نمایند

اسلام مستحکم و اردو شامه اهل برائت و استصحاب جاری و در پدایشان تصدیق و تحسین کردند مجلاً بعد از اینکه بیدار  
 حاجی ملا با دی رستم سوالاتی از من کردند و استفسار از احوال علما و حکماء نمودند و چون اخوند ملا آقا حکیم تبریز  
 از تلامذه اخوند ملا علی نوری بوده اما از تلامذه دوره اول بوده و حاجی ملا با دی از تلامذه دوره وسط بوده و  
 حاجی ملا آقا را ندیده بود از من سوال کرد که اخوند ملا آقا فضیلتش بچه پایه است گفتم بسیار فاضل و در معقول  
 کوی سبق از همکنان بر بوده است حاجی گفت من او را ندیده ام و مرا هم همین اعتقاد بود که او فاضل است  
 لیکن شنیدم که شرح زیارت شیخ احمد را درس میگفت بدین سبب فتوی در اعتقاد دست بهم داد و چون شیخ احمد  
 را آن پایه و پایه نیست که کتاب او را شخص فاضل تدریس کند من گفتم که شما هرگز شرح تصریف اخوند ملا سعد  
 تدریس مکن نفرمودید گفت چرا گفتم که این دلالت ندارد که ملا سعد باید از شما فاضل باشد و حال اینکه چنین  
 نیست بلکه مردم از اخوند ملا آقا خواستش کردند که شرح زیارت شیخ را تدریس کند ایشان هم اجابت کردند  
 پس از من سوال کرد که سبب تکفیر شیخ احمد چه بود گفتم مکفرین را سخن بر این بود که در معاد ندمت  
 او با ندمت ملا صدیقی یکی است حاجی گفت که ملا صدیقی را هم مکر تکفیر کرده اند گفتم تکفیر او که از قدیم الایام  
 در ائمه علماء اعلام جاری بوده گفت که ملا صدیقی قابل مجاد جسمانی است گفتم بلی او در شواهد ربوبیه گفته  
 الحق ان المعاد فی المعاد هو اجسم العنصری لیکن از آن پس در مقام تفصیل عنصری باقی نه گذاشته علاوه در کتاب  
 شرح اصول کافی و در تفسیر سوره بقره و در اسفار بالقطاع عذاب قایل است و قایل بخلود نیست و میگوید  
 که فرعون مات مؤمناً و معداً و بوعدت وجود قایل است و احد و غیر ذلک من الهفوات والتربات و در دن<sup>خال</sup>  
 کردم گفتم که این مرد در میان سبز و ارغشته کویا بانگ خود نشنیده و نمیداند که ملا صدیقی را تکفیر کرده اند حال  
 حاجی از من سوال کرد که شیخ احمد را چرا تکفیر کرده اند گفتم برای اینکه بحکم هورقلیا قایل است و من داوود فخر دام  
 حاجی گفت که هور بسکون و دوست من گفتم که من یکی از فضلاء تلامذه اخوند ملا علی نوری شنیدم که اخوند ملا  
 علی نوری میگفت که هور و او غلط مشهور است و صحیح هور بفتح و دوست حاجی گفت باید برهان قاطع جموع  
 نمود من گفتم که برهان قاطع در لغت فرس است و اخوند ملا علی نوری میگفتند که هورقلیا یونانی است یعنی  
 عالم آخر پس حاجی از تالیفات من سوال کرد من برخی از تالیفات خود را بیان کردم پس گفت که من چیزی  
 کوچک دارم که علم اصول میخواهد شما منظومه اصول خود را برای او فرستاده باشید مجلاً عالم مثال در تحت  
 فلک فرست و آنها اجسام باشند خالی از ماده و بهر جسم صاحب ازاداری خود نیست و اعتقاد ما آنکه روح بعد  
 از مفارقت از این بدن بعالم مثال میرود و در آنجا مبع و شام است بدلیل باقی رزقم فیها بکرة و عشتیا  
 و حضرت صادق علیه السلام از همین آیه استدلال بر عالم برزخ نموده اند و ما را اعتقاد است و اینکه روح بعد از



مفارقت از بدن بجای مثال در بدن مثالی درآید و اگر از اهل نجات است مستقیم و اگر از اهل عذاب است مثالی بجای آن فرست  
رود و در آنجا با بدن عنصریه محسوس شود و معلوم است که بدن عنصری باید استعداد بقاء ابدی پیدا کند و روح نیز باید  
شود و از برای بقاء ابدی پس باید بزرخی باشد که کجا مانند این نشاء فاسده فانیه کاسده نباشد و یک جا مانند  
نشاء اخروی باقیه نباشد بلکه میانه دین بین باشد تا طفره لازم نیاید و آن عبارت است از برنج و عالم مثال -

### در حضور امیر المؤمنین در سر بر مختصری

و از اینجا است که میگویم اینکه امیر المؤمنین در وقت احتضار در سر بر مختصری میآید چه نمون و چه منافق و شعر بلاغت  
بنیان فصاحت ارکان دیوان بر آن کواه یچارهمدان من میت یرنی من بومن او منافق قبلا یعرفنی  
طرفه و اعرفه نبعه و اسمها و ما فعلها و انت عند الصراط معترضی فلا تحف عشرة ولا زلا اقول للنار من قف  
للعرض ذریه لا تقربى الرجل ذریه لا تقربیه ان له جلا بجبل النسب متصلا استقیم من یار و علی ظلا تخالیفی  
الحلا و العسلا قول علی بحارث عجب کم ثم اعجوبه له جملا و علم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه بقاعده  
اینکه یک جسم در یک زمان در اکنه متعدد نمیتواند متکلم شود و گفته که مراد از حضور علی دیدن مختصر است ثم و لا یست  
ما انجاب نه نفس آن حضرت را و ما میگویم که بر مختصری نفس آن جناب را می بینند مانند دیدن هر کسی خورشید  
تا با نرا پس خورشید در یک مکان است و همه در هر بلدی او را می بینند باشد و انوار و یا میگویم که هر کس آن  
جناب را می بیند به بدن مثالی چون نفوس قدسیه قاهره را قوت و قدرت و کلیه و اعطاه است که یک نفس  
میتواند تصرف در ابدان متعدده نماید مانند نفوس انبیاء و اولیاء و نحو ایشان در باین وجه محمول است بودن جناب  
امیر المؤمنین در یک شب در هفتاد مکان بقیات و میمانی و حاضر شدن آنجناب در سر بر مختصری و دیدن  
موسی بعد از سهوش شدن در هنگام تجلی نور الهی که فی الحقیقت نور کرمین بود که از خلصا شیعه امیر المؤمنین  
میباشند از کرده ملائکه که هفتاد هزار موسی در بالای هفتاد هزار کوه ایستاده همه لباس پشم در بر و عمامه پشم  
بر سر و عصا بر دست و همه رت ارنی گویانند پس موسی از جبرئیل سوال نمود که بخبر من آیا موسی دیگری هست  
و اینها کیانند جبرئیل گفت اینها ابدان مثالیه تواند دیدن محمول است آنچه ابن جمهور در کتاب مجلی روایت  
داشته که چون در جنگ جبل طلحه در میدان افتاده و با او اندک متقی بود از او سوال کردند که قاتل تو کس است  
گفت علی گفتند که علی در فلان مکان ایستاده و او ترانه کشته طلحه در جواب گفت که مرا علی کشته و همه مقتولین را علی  
کشته آیا نمی بینی که علی گاهی در هواست و گاهی در پشت سر و گاهی در پیش رو و گاهی از طرف راست و گاهی  
چپ جنگ بنماید بی در آنوقت نظیر آنچه فبصرک الیوم جدید پرده از پیش چشم طلحه برداشته و ابدان مثالیه  
امیر المؤمنین با دیده و عالم مثال معلول طایفه اخبار و آراء از آن است چنانکه در دعای یاسین المکرر جمیل و مختصر

وال بر آن است چه هر چه از آدمی در عالم شهاده صادر میشود همان عمل از بدن مثالی او عاودت میشود پس اگر کسی  
همه ابدان مثالیه بر آن مطلع میشوند و اگر شر باشد خدا تعالی از کرم بیفتی پرده بر روی آن صورت مثالی  
میآید از که سایر ابدان مثالیه آن فعل قبیح و معصیت را مشاهده نکنند و آن شخص خجل نماید و شیخ بهانی  
بهانیه در کتاب اربعین همین حدیث را ذکر فرموده و توضیح عالم مثال کرده و در کتاب اصول کافی که از  
اربعین معتبره شیعه است تقریباً بیت حدیث روایت کرده در باب عالم مثال -

### در مذہب شیخ احمد در جسم معاد

و با بجد شیخ احمد را عقیده آن است که جسم انسان مرکب است از اجزائی که از هر یک از افلاک تسعه جزئی  
شده و همچنین از عناصر بعد نیز از هر یک جزئی برداشته اند و مرکب نموده اند و چون روح از بدن مفارقت  
کند اجزاء عنصری هر یک بر مرکز خود روند و از آنها چیزی نماند و آنچه باقی ماند همان اجزاء فلکیه است و همان  
مغشتر مشورت و همین وجه نقضی از شبهه اکل و ماکول هسته که ماکول اجزاء عنصریه است و آنها عود میکنند  
آنچه عود می نماید اجزاء فلکیه است و آنها جز بدن اکل نخواهند شد و تکلیف در حل شبهه اکل و ماکول مانند علامه  
حلی اعلی الله مقامه و استادش محقق طوسی در تجرید با اجزاء اصلیه رفتند که آن ماده منویبت لطفه و زانند و  
نه میشود و جز بدن اکل نمیشود و آن اجزاء اصلیه عود میکند و آنچه جز بدن اکل است اجزاء فضلیه است  
و شکی نیست که ظاهر این تحقیق که شیخ کرده خلاف ضرورت دین اسلام است بلکه ضرورت است که اجزاء عنصریه عود میکنند

### در معراج جناب ختمی مآب شیخ احمد

شیخ احمد در معراج نیز به همین سبک مشی کرده میگوید که در زمان عروج معراج نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله  
علیه و آله و سلم معراج جز خاک و آبی را بر زمین انداخت و جز هوایی را در کره هوا انداخت و جز ناری را در کره  
نار گذاشت و یا با همان اجزاء که از افلاک تسعه ماخوذ بود با فلاک رفت فلذا حرق و التسیام لازم نیامد و عبادت  
این است فلما وصل الی کره الهواء فالتقیها ما هو منها و هكذا و جمع کرات عناصر همین سخن را گفته و این خلاف  
دین اسلام است چه اعتقاد ما آن است که جناب ختمی مآب الف التحیته و التثاب بهمین بدن عنصری با سازفت  
با همان لباس که در برداشت و دامن او برین بر خورد و آب ابرین شروع بر سخن نمود و آن جناب معراج رفت  
و سیر نمود و مراجعت فرمود و هنوز آب ابرین تا نار میخند نشده بود بلکه بالغلین با پی مبارک معراج رفت و سیر نمود  
که بحجت رعایت ارب غلین را کند باشد خدا تعالی فرمود که بالغلین بعرض بیات عرش ما از غلین بویز  
یا بد پس با همه اجزاء عنصریه و لباس و غلین اتفاق افتاد و ما حرق و التسیام پس بر این حکماء در این باب  
محقق بفلاک نهم است نه سائر افلاک علاوه میگویم که جسم رسول خدا الف التحیته و التثاب لطف از جسم فلکی

بوده بعد از خرق لازم نیاید چه جرم ظلمی محاط و بدن ظلمی بر صلب و سلم محیط و هر محیطی اثرش و العطف از محاط است مانند  
اینکه اجنه داخل خانه که در آن بسته باشد میشوند بدون اینکه خرق و التسیامی در دیوار بیاورند یا پدید آید علاوه بر این مستنوع  
خرق و التسیام از فعل خالی نیست و این مسئله دوم از مسائل خلافتیه میان شیخ احمد و فقهاء است مسئله سوم آنست که  
شیخ احمد ائمه را علل از بیع میدانم هم صوریه و هم فانیه و هم مادیه و هم فاعلیه و این خلاف ضروری مذمبها ما میدانیم که چه  
شیخ میگوید که ائمه فاعلند باذن خدا تعالی مانند وکیل و موکل و مقام ائمه را مقام مشیت میدانم و هو الاقوی چه  
نظر باخبار مقام امام که مقام مشیت و فعل است و میگوید که خلق کردن خدا عالم را و خلق کردن امام عالم را مانند این است  
خواهد بود قول لکن یکتبون الکتاب باید نیمه و ائمه میدادند میباشند که چرا استبعاد در خالقیت ائمه میانند حال  
اینکه تبارک الله حسن البقین - گوایه بر آن است که بجز خدا خالق دیگر هست و قول خدا تعالی در باب حضرت  
عیسی روح اشد - و اذ تخلق من الطین کهیئت الطیر - شاهد این معنی است و قول امیر المؤمنین انا خالق الارض و  
السموات دلیل بر این مطلب است و اینکه اگر خداوند تعالی کسیرا خلق کند که او آسمان و زمین را باذن او خلق کند  
و قدرت بر آن داشته باشد این را دخل در لطف و ادل بر کمال قدرت خداوند تعالی میباشد و هر دم بیشتر از حال  
این معنی میانند و همین تقریر را این فقیر مؤلف کتاب از حاجی سید کاظم شفا شنیدم چون مدتی به مجلس درس او  
حاضر میشدم و این کلمات و استدلالات یاد من آن بیت التنبیوت است اما اجمالاً پس اخبار بسیار از ائمه  
اطهار علیهم صلوة الله الملك التجار و در ویافت که نسبت خلق و رزق را بائمه و اذن موجب کفر و ضلالت است و  
ائمه از آن منع فرموده اند و این کرده را مفوضه خلقیه می نامند و ایشان قائلند باینکه خداوند عالم تفویض نمودن  
رزق را با امام و حضرت صاحب الامر روحی فداه و عجل الله فرجه در توقیعی نوشته که هر که یکی از من و آباء من چنین  
نسبت دهد من و پدرم از او بیزاریم و عبادت آنجناب اینست فاننا ابائی منه براء و علامه مجلسی نیز مانند همین  
علماء این طائفه را تفسیر نموده اند و حقیقت هم این طائفه کافرند لیکن شیخ احمد را سخن اینست که من قائل تفویض  
نیستم بلکه میگویم خداوند خلق کرده است و ائمه بمنزله تید میباشند و ظاهر اینکه این سخن محض تعسیر عبارت باشد  
و اخبار عموم دارو این معنی و معنی اول را و اگر احبار هم بزلاف آن وزود یافته باشد مطروح است علاوه  
اخبار اعا دست و بر فرض متواتر بودن نیز با ضروری مذمب معارضه نمیتواند نمود -

### در جواب از مشیت و تحقیق آن

و اما تفصیلاً پس اولاً گفته مقام امام ۴ مقام مشیت است میگویم راستست مقام امام ۴ مقام مشیت است  
ولیکن معنی این سخن آنست که امام منظر مشیت است و مشیت خدائی با امام ظهور پیدا می کند بدین نحو که هر چه  
امام خواست خدا آنرا می خواهد و هر چه را که امام خواست خدا آنرا نمی خواهد و هر چه خدا نخواهد امام نیز آنرا

نه میخواهند اینک امام حقیقت مشیت خدا باشد و این مانند ید است که امام پدیده است یعنی مظهر قدرت خداست نه اینکه نفس باشد پس مراد مظهر و عمل است چنانکه در بعضی از زیارات و روایات السلام علی مجال مشیت الله پس مشیت الله نیز مانند ید است و جنب الله و صین الله و اذن الله و نفس الله و نحو اینهاست پس از اینجا لازم نیاید که امام خالق آسمان و زمین باشد.

در جواب بکلیت جون الکتاب

و ثانیاً در باب بکلیت جون الکتاب باید نیمه میکنیم که کتاب کتاب ید است و این راست است اما گفتیم در سابق که ید مظهر است نه اینکه حقیقت امام ید خدا باشد تا خلقت عالم بید شود و موجب صحت اقتساب فعل بید باشد علاوه بر فرض اینکه امام حقیقت ید باشد نظر بقانون لغت و محاورات عرفیه نسبت فعل را بید نتواند دانست و نسبتوان گفت الیه کاتب بلکه کاتب همان انسان ذوالید است نه ید بلکه ید نمبره آلت است مگر اینکه اسناد مجاز می باشد و مجاز هم مجاز عقلی باشد از باب استناد بآلت که آن اسناد بغیر ما هو له محسوب میشود و ظاهر است که این معنی چه صورت دارد و البته این معنی مراد شیخ نیست و ثانیاً در باب در باب احسن الخالقین که شیخ متک حبه از باب مجاز است چنانکه در اخبار نیز ملکیین خلاقین در تولید لطفه در رحم تعبیر شده و این مجاز لغوی است شکی نیست که خالقین متعدده بر فرض تحقق آن لازم ندارد که همه خالق باشند و این نه دلالت مطابقت است و نه تضمن و نه التزام و این از اوضاع و اضیحات در ابواب از تخلق من الطین کهنیه الطیر میکنیم که این هم مانند احسن الخالقین دال بر مدعی نیست چه اولاً عیسی خالق است مجازاً و ثانیاً عیسی مر غیر خلق کند دلالت ندارد که امیر المؤمنین نیز باید آسمان و زمین را خلق کند علاوه خداوند فرموده کهنیه الطیر پس معلوم است که حقیقت خلق طیر نکرده و خامساً در باب انا خالق السموات و الارض میکنیم که این خبر مجبول و کذب محض و اقر است و این خبر خطبه السبانی محمود علی و پدار است که از مومنون است و شیخ رجب برسی صوفی نیز آنرا در کتب خود نقل کرده و الا پس علماء عالمی مقدار و مشهورین اعمد از علماء اختیار و فضلاء ابرار و نقاد اخبار ائمه اطهار مانند خواص ائمه علمای اهل بیت مجلس الرضا و الرضوان صاحب کتاب بحار الانوار و سید رضی جامع خطب حیدر کرار صاحب بجه البلاغت و نقته الاسلام شیخ کلینی نامدار و احزاب ایشان این خبر را نقل نه کرده و در هیچ کتاب معتبری آنرا ندیدیم و نشنیدیم بلکه بعضی از افاضل کامل حکم بوضع تصریح بر کذب آن فرموده اند علاوه بر یک روایت با درایت چنانکه در باب هدایت فرموده اند بهتر است از هزار روایت بی درایت آخر عقل هم یار خوشی است چگونه امیر المؤمنین که مردم او را خلیفه چهارم هم میدانند که بعضی چگونه بر منبر میآید و میگوید انا خالق السموات و الارض بلکه جزات آن نداشت که او عا کند که من خلیفه بلا فصل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

در حاجه حاجی محمد کریم خان و شیخ عبد الرحیم بر و جردی

در این مقام مناسب است که حاجه حاجی محمد کریم خان قاجار با شیخ عبد الرحیم بر و جردی مذکور شود - حاجی محمد

در احوال شهبانگ

کریم خان از تلامذه سید کاظم و موسس کن رابع است و شیخ عبد الرحیم فقیه و از تلامذه شیخ موسی و شیخ علی محقق است  
 بوده زمانی حاجی مزبور بدارا مخالفه آمد علما ترک دیدن و باز دید او نمودند پس روزی در منزل معتمد الدوله عباس  
 قلی خان جوانشیر امیر دیوان شیخ رفته بود بدین ایشان و عباس قلی خان نیز بافهم بوده و مولف کتاب را هم با او  
 مناظره است مجملًا حاجی مزبور نیز در همان مجلس بدین عباس قلی خان حضور یافت پس از محاورات و مکالمات  
 چند حاجی شیخ گفت که ما دار و دارا مخالفه شدیم علما تا ما را هم خبر نمودند و با ما مراد و نمودند که یا بجهت آن باشد که  
 ما را ضلال و مفصل میدانند شیخ کلامی گفت که حاصلش اینکه ضلال بودن را نمیدانم اما در مفصل بودن شما خلافت نیست  
 زیرا که شما در کتاب خود که مرشد العوام است نوشته و مکرر بر بالای منابر گفته اید که علما این عصر کلمات مطالب  
 ما را نمی فهمند و بدین سبب ما را تکفیر مینمایند و شکی نیست که کلمات و اخباریکه علما عصر باید طولاً مهارت در علم  
 بر فهم و ادراک آنها نداشته باشند چنین کلمات و چنین اعتقادات را در میان کتاب فارسی نوشتن و آرزای چاپ کردن  
 و بدست عوام کالا نعام دادن و بر بالای منابر در محضر اکابر و اصاغ و عوام و خواص اظهار امر حاصل نمودن البته  
 اضلال و موجب گمراهی خلایق و بندگان خداست مگر از آنکه اخبار نرسیده که کلم الناس علی قدر عقولهم و عقل  
 نیز بر مضمون خیر مشون کواهد صدق و شاهد عدل است و ایضاً آمده فرمودند ماکل ما یعلم بقال و لا کلاما یقال حال  
 وقت حاجی مزبور گفت نه امیر المؤمنین خود بالای منبر فرموده انا خالق السموات و الارض با اینکه عوام و خواص  
 نشسته بودند پس آن هم اضلال خواهد بود شیخ فرمود که شما چرا باید اعتقاد بچین خیر نمائید در آن عهد بعضی علی را  
 کافر میدانستند مانند اهل شام و بعضی او را خلیفه چهارم میدانستند و نادری او را خلیفه بلا فصل پیغمبر میدانستند  
 در چنین عصری چگونه می شود که علی بالای منبر بر آید و بگوید که من خالق آسمان و زمین می باشم مردم خلیفه بگردان  
 او پیغمبر را قبول نداشته چگونه معتقد بخالفت او میشوند و اگر چنین سخنی از او میشنیدند بر آئینه او را میکشند پس حاجی  
 مزبور در مناظره مؤلف کتاب با عباس قلی خان

و اما مناظره من با معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر پس چون خالی از لطافت نبودند کور میکرد و بی نشان  
 روزی در مجلس اعتماد الدوله صدر اعظم میرزا آقاخان حضور داشتم با نواب معتمد الدوله نائب الایاله شاهزاده  
 قمر باد میرزا و شاهزاده ایلمانی ابوالملوک کیومرث میرزا و جماعتی از اعیان که عباس قلی خان این دو شاهزاده نیز  
 قطعات و از علم بهره داشتند صحبت از نجوم در آمد و من بخو طوا هر شرعیه حقه حقیقتیه در مقام تکه بیب علم  
 نجوم بر آدم از اخبار و آیات مذکور داشتم عباس قلی خان گفت تاثیر نجوم ظاهر است و شاید از اخبار و آیات  
 گفتیم چنین نیست که کواکب خود موثر باشند در عالم کون و فساد بلکه خداوند عادت را بر آن جاری ساخته  
 که در زمین نظر که اهل میان دو کواکب مثلاً اینکه فلان تاثیر را در عالم کون و فساد خلق نماید از آئینه اول در کتاب

خواهد خود فرموده که هر که اعتقاد کند که کواکب مدبر این عالمند پس آن شخص در نزد ما کافرست و بلفظ عندنا تغییر فرمود  
یعنی کفر چنین شخص اجماعی فرقه شیعه است پس شروع در اخبار نمودم تا کلام من منجر بشعر دیوان شد و این  
بیت را خواندم **خَوْفِي مُجْمَعِ خَوْجَلِ تَرَاجُحِ الْمَرْبِخِ فِي بَيْتِ حَلْكَ فَقُلْتُ دَعْنِي مِنْ أَكَاذِبِ الْحَيْلِ**  
المشتری عندي سوا، وز حلّ عوفی بخالی و رازقی عزوجل عباس قلی خان گفت که حل نیست بلکه المصل شد  
من انکار این سخن کردم و سه نفر مانیکه عاری از علم بودند حضور داشتند و آنها قصدین خصم نمودند من گفتم که در  
دیوان بلاغت نشان از نسخ صحیحه همین نهجست که من قرأت کردم ایشان نهایت انکار کردند آخر الامر من بقر  
کردم و گفتم که در اشعار در نزد اختلاف میزانی داریم و آن علم عروضست چون بان علم عروض رجوع کردم  
دیدیم که این شعر از بحر تقاربست و بحر تقارب بایدشش مستقل تمام بشود و هر مصرع آن سه مستقل که پیچیده  
باشد که مجموع بیت بسی و شش حرف تمام بشود چنانکه الفیه ابن مالک چنینست و چون این بیت را بعلم عروض  
تقطع کنیم و حل را بدون الف و لام بگیریم مصرع آن پیچیده حرف میشود و مجموع بیت بسی و شش حرف میشود  
و با الف و لام زیاد تر میشود پس باید بدون الف و لام باشد پس خصم ساکت شد محلاً ائمه را حلل اربع دانستن  
خلاف اخبار ما ثوره ان ائمه اطهارست بلی اعتقاد ما آنست که پیغمبر و ائمه علت غاییه برای خلقت موجود است  
امکانیه میباشد و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و حدیث قدسی - لولاک لما خلقت الافلاک - کواه بر این  
مطلبست و سادسا در باب اینکه خالقیت ائمه عالم امکان را اول بر لطف و عموم قدرت خداست جوهر  
اینکه این کلام کبیر واهی و از شائبه صواب عاریست چو این دلیل ظنیست و باینگونه دلایل اثبات این اصل  
عظیم خلاف ضروری مذهب شیعه است نتوان نمود چو این سخن منقوض بانست که خدا تعالی خلق کند در این عالم  
و در این مکان حضور جمعی از اعیان انسانی را که هزار مرتبه داشته باشد و در هر هزار زبان و از هر زبانی بلغات متفرقه  
تسبیح و تمجید خدا کند پس این ادخل در لطفست و بیشتر مردم ندیدن چنین انسان اعتراف و اذعان بر وجود  
ملک منان مینمایند پس باید چنین انسان در همین مکان در این زمان موجود باشد با اینکه موجود نشده است  
پس این ادله فائده برای اثبات این مطلب ندارد -

### در رویای حاجی ملا محمد صالح پیغمبر را افضل التحیته و الشفاء علیهم جمیع

و در این مقام مناسبست اینکه ذکر شود حکایت رویای مرحوم حاجی ملا محمد صالح جناب پیغمبر اصلی الله علیه  
و تفصیل این اجمال آنکه حاجی ملا محمد صالح بر فانی برادر شهید ثالث در خواب رسول خدا صلی الله و السلام را دید و آن  
سوال کرد یکی اینکه حاجی مدرسه میساخت و اراده داشت که مدرس آن مدرسه را از حرف و نقاشی و طلاکاری کند  
در این باب از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در جواب فرمود که نقاشی مکن و

# در احوال شهب ثانی

در بیان احوال

ایمان سادگی خوب است دیگر متوال کرد که سبب چیست که علماء در ازمنه سالغه صاحبان کرامات و مکاشفات مسدود شده آنجناب العالی القیة والثناء علیه فرمود سبب آن است که متقدمین احکام را بر او قسم نمودند واجب و حرام پس ترک محرمات مینمودند و واجبات را بعمل می آوردند و آنچه مکروهات و مباهات بود آنها را داخل در محرمات مینمودند یعنی در مقام عمل ترک مباهات و مکروهات مینمودند و مستحبات را در مقام عمل بعمل می آوردند و داخل در واجبات میکردند و عمل میکردند و شما طبقه متاخره احکام را بر پنج قسم در مقام عمل نموده اید و تارک مستحبات شدید و فاعل مکروهات و مباهات کردیده اید فلذا ابواب کرامات و مکاشفات بر شما مسدود گردیده دیگر متوال ازل شیخ احمد کردم که نمیدانم احوال او چون است و اذ او بعضی از کلمات کفرانگیز صادر گشته آن جناب صلوة الله علیه بسم کرد و فرمود که شیخ احمد غلط میکند که این کونه سخنان میگوید و سوالات دیگر هم نمود که حاجی فرمود

## در کندر خوردن شیخ احمد

ابرازان اسوله  
 و شیخ احمد عادی به خوردن کندر بوده فلذا حفظ او بر تبه بود که سراسر اهل زمان بود و متابعان او نیز کنند میخوردند و سید کاظم قمی از او آنقدر کندر خورده بود که دندانهایش ریخته بودند زیرا که کندر زیاد گرم است و حدیث نیز در میج اکل کند بسیار در ردیافته بلکه در حدیث است قریب باینکه هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر بر قائل شدن به بداء و اینکه در میراث او کندر بوده و از اینچا چنان ظاهر میشود که ابناء بخوردن کندر مداومت داشتند و در آن اوقات که مؤلف کتاب بدرس سید کاظم میرفتم -

## در وصایای شیخ احمد

سید روزی وصایای استادش شیخ احمد را نقل مینمود گفت که بمن نوشته بود باین عبارت فاما الاعمصاص التي نزلاني بعد فجهيا اما پس خود تفسیر این عبارت بدین نحو کرد که اعصار دودیرا گویند که از کندر برنجیز یعنی آن دودها نیکه می بینید که بعد از من در میان آسمان و زمین چسبیده که عالم را تاریک کرده پس بر آنیکه آتنده آن دودها منم - مؤلف گوید که این سخن بسیار راست بوده چه بعد از او زمین بر این فرقه حاج سید کاظم گشته و چه بسیار تانوع و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پدیدار شد و در میان شاگردان سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شد و چه بسیار قتل و تنب و سلب بواسطه او در ولایت کرمان اتفاق افتاد و یکی از نگارنده او میر علی محمد شیرازی بوده که خود را بیاب تسمیه نمود و برای او آن قدر کتار و قتل و تنب و سلب و خرابی بلدان اتفاق افتاد که بوصف راست نیاید بلکه همسوز نائزه آن شعله در بلاد باقی است از آنجا که من شهورم و شیخ احمد ملا صدری را کافر میدانست و کیفیت عبارت ملا صدری بسیطه تحقیقه کل الاشیا <sup>باطل</sup> است لفظا و معنی و این مقام سخنان بسیار گفته است و بدین سبب اعدا کافر دانسته و تفصیل در مقاله طوفین

در این مقام خارج از عنوان ماست و برای این مسئله عرض عریض و عمق طویل است و همچنین ملاصدری در تفسیر و غیره  
از تالیفات خود گفته که محی الدین عربی گفته که فرعون مات موتاً موحداً از آن پس ملاصدری گفته که در کلام ششم منتهی  
التحقیق و انصاف اینکه سخن کفرست چه فرعون بضرورت دین کافر مرده و نفس قرآن بر آن دال است و شیخ احمد ماحسن با  
تفسیر کفیر کرده بواسطه مسئله علم و کتاب قره لعین ماحسن را شرح نوشته و کلمات او را در کرده و حاجی ملاهادی سبزواری کتاب  
نوشته و در آنجا ایرادات شیخ را جواب داده و انتصاری از ملا ماحسن فیض کرده و انصاف اینکه ملا ماحسن از شاگردان ملاصدری  
و اما داوود بوده و ظاهر اینکه بقایه ملاصدری معتقد بوده و شیخ در بعضی از کلماتش میگوید قال المسنی تعاسانی تبعاً لامامه  
میت الدین العربی و مرادش از مسنی ملا ماحسن است و مراد از میت الدین محی الدین و فی الحقیقه اگر محی الدین کافر نباشد پس  
چرخ صوفی و کافر می را حکم بر تفسیرش نمیتوان نمود چه او خود را خاتم ولایت مطلقه میدانده و میگوید که در خواب دیدم که قسمی است  
از خشت طلا و نقره و او را تمام بود و یک خشت آن باقی بود و من در تمام آن کوشیدم و آن یک خشت را که هشتم  
پس آن قصر تمام شد پس بیدار شدم و تعبیر آن کردم که ولایت مطلقه من است تمام و انجام یافت و ایضاً  
محی الدین گوید که در معراج علی را پست تر از خلفاء ثلثه دیدم و در اول کتاب فتوحات مکیه می گوید سبحان من اظهر  
الاشیاء و هو عینها و چون این کتاب بنظر علاءالدوله سمنانی رسید او هم کمی از مشاهیر عرفا بود در حدیث سیر این  
کتاب به همین مقام نوشته که شیخنا اگر کسی ترا نسبت بفضله تو دهد و بگوید شیخ همان فضله خود میباشد البته صحت  
سخن او بود پس چگونه راضی میشوی که حضرت واجب الوجود را نسبت بفضله خود دهی و عجب اینکه قاضی نور احمد شیرازی  
در کتاب مجالس همین عبارت را از کتاب فتوحات نقل کرده و از آن پس در مقام توجیه آن برآمده و گفته که شاید در  
عقبها باشد بشدید یا مثلاً تخمیناً و شاید هو علیها باشد بغین معجزه و تشهید یا مثلاً تخمیناً و فتح با موحده و تسخیر  
تضعیف آن نموده باشند انشی کلام القاضی و این توجیه مالا یرضی به صاحبه میباشد و عجب مدارز اینکه شیخ بهائی زید  
بمانه در کتاب کشکول و اربعین و غیر آنها محی الدین را ب تعظیم اسم برده باین عبارت قال العارف الربانی و القائل  
الذی لیس له ثانی محی الدین العربی چه شیخ بهائی در کتاب کشکول چند شعری ساخته مشعر بر اینکه من در نزد هر  
طایفه درآمده ام تا مرا انکار نمایند و ایضا رسائل چند از محی الدین در نزد مؤلف کتاب است که نفس بر کفر مصنف  
آنهاست از آن جمله در یکی از رسائل میگوید که بعد از اینکه مرا بمعراج بردند در آنجا منی طباطبائی میان من و خدا واقع شد  
و عبارتش این است نقلت یا من انانت وانت انان فان قلت نسلم باجبتنی و انانت وانت انان قلت جبهه  
الطایفه مختلفه و کفر این سخن اظهر من الشمس و این من الامس است و اما در خصوص قول بانقطاع عذاب کج  
کلام ملاصدری است در اصفار و شرح اصول کافی پس مؤلف کتاب از یکی از فضلا ثقات تلامذه اخوند ملا علی  
نوری شنیدم که ملاصدری در آخر عمر از قول بانقطاع عذاب آخرت بازگشت در رساله در اثبات خلود نوشته



ایضا ملاصدری عالم را عاوت ذاتی و قدیم زمانی میداند و مؤلف کتاب در منظومه الفیه توحید و شرح آن  
 بطلان این کلام را بنحو تحقیق در اثبات کفر و ایمان استیفاء نمود  
 و تحقیق سخن اینکه نسبت ملاصدری با شیخ احمد مانند نسبت استاد است بشاگرد اگر چه جامعیت شیخ بیشتر است  
 چه شیخ را در علم فقه مهارت تامه است و کتب فقهیه بسیار نوشته در مسائل هم نوشته و از قانون فقهاء در زلفه  
 و از جمله فتاوی شیخ حرمت تعبیه و تشبیه است و لکن در معقول ملاصدری با لقطع استاد شیخ احمد است و هر  
 تکفیر نهایت صعب و اجتهاد است و کتب را حجت در شریعت نیست و عموم لاعمل بالقراطاس که از کلام علما  
 اعلام است محل وفاق است مگر اینکه آن کتب محل قطع باشد که قائلش مدالیل و مضامین آن مکاتیب را  
 معتقد باشد و با آنها متفوه باشد و شیخ احمد و ملاصدری و ملائسن اگر چه ظاهر بعضی از کلمات ایشان با لقطع خلاف  
 ضرورت مذہب مسلمین باشد است و لکن این کتب است و انبفقیه بچقای مراد ایشان بر نخورده ام و پس  
 توقف در تکفیر ایشان اولی است و احتیاط را نباید ترک نمود اگر چه بسیاری از متشکنه در میدان ملاصدری در کفر ایشان  
 سخن نیست و ایشان هم مرادات و مطالب آنها را نه فهمیده اند و تلمیح شیخ احمد حاجی سید کاظم رساله در حرمت عمل  
 بظن نوشته و همین طریقه شیخ احمد بوده و سلیقت که من قطع با حدیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می شود  
 که کلام امام است و حاجت بر حال و نحو آن ندارم و این سخن از اجاب است و در این از مننه تحصیل قطع باخبار مکاره  
 است چنانکه فقیر در تالیقه بر قوانین و تفریر الاصول و الفیه اصول اثبات غلبت است این اخبار بنحو استیفاء نموده ام -

ظن را بنویسند

در اجنباج شیخ محمد حسن نجفی و شیخ احمد احسانی

مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد نجفی رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگر چه فن او منحصر بفقہ بود لکن در  
 و مجادله بد طولی داشته نحو یک غلبه بر او در فایات اشکال پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکتوف کند که شیخ احمد  
 از نفس عبارت متواند که قطع کند این کلام امام است یا نه پس شیخ محمد حسن رحمت الله مدینه جعل کرد کلماتی متعلقه  
 در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بی حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کافذ می نوشت  
 و آن در تراکنه کرد از مالیدن بالای دو و عبارتی که داشتن پس آنرا بنزد شیخ احمد برد و گفت که حدیثی پیدا کرده ام  
 شما بر بسینید که آن حدیث است یا نه و آبا معنی آن چیست شیخ احمد آنرا گرفت و مطالعه نمود و شیخ محمد حسن گفت که  
 این حدیث کلام امام است پس آنرا توجیبات بسیار کرد پس شیخ محمد حسن آنرا گرفت و بیرون رفت و آنرا پاره کرد

در حاجه میرزا محمد حسن خلیف اخوند ملا علی وسید کاظم

حکایت مرحوم میرزا محمد حسن خلیف با شرف عالم جلی اخوند ملا علی نوری عالم و حکیم و در نزد والد ماجدش درس خوانده  
 بود و برای او وله نمیشد پس بعزم زیارت با عیال بعتبات عالیات مشرف شد و مدت یکسال در آنجا اقامه نمود